

گزارشی از شب شعر جوان و نمایشگاه کتاب در خانه فرهنگ افغانستان



برگزاری شب شعر جوان، فرصت خوبی بود تا فرهنگیان لحظه‌ای پای دغدغه‌های عاطفی شاعران بنشینند و با این فراق‌کنی‌ها، دغدغه‌های عاطفی - اجتماعی خویش را بیرون بریزند تا لحظه‌ای احساس آرامش کنند.

برنامه با گرداندگی علی یعقوبی آغاز شد. بانوان و آقایان شاعر، یکی یکی به سخنگاه رفتند و شعر خواندند: محمد باتوری، محمد انور ظفری، هادی میران، بنیاد امید، مرتضی برلاس، ترنم سعیدی، مصطفی هزاره، سعادت موسوی، شمس نظری، علی مشعل، انوش جاوید، آریایی منش، عبدالغفور محمدی، قاسم راهب و...؛ اما طنزهای جالب و زیبای شریف وطن دوست در میان برنامه، گل‌های تبسم را بر زمین تفتیده لبان حاضران، شکوفا ساخت. او طنزهایی با مایه‌های سیاسی - اجتماعی، با بیان انتقادی ارائه کرد، چیزی که درون‌مایه و پیام شعرهای بیشتر شاعران را نیز تشکیل می‌داد.

هادی میران پیش از خوانش شعرهایش، سخنانی درباره‌ی وضع نامناسب ادبی کشور ارائه کرد و از مقامات و نهادهای مسئول خواست

پنج‌شنبه ۱۵ ماه سرطان ۱۳۹۶، هنگام غروب، شماری از شاعران جوان با چهره‌های خسته و دل‌های زنگار گرفته‌شان در نفس گرم جاده قدم می‌زدند و همسپار خانه فرهنگ افغانستان در غرب کابل بودند. این خانه در واقع پاتوق فرهنگیان این سرزمین است که در این آشفته‌بازار فرهنگی، مرتب برنامه‌های فرهنگی برگزار می‌کند و ما را به افق روشن‌تری از آینده هنر و ادب این جامعه زده و ناامن امیدوار می‌کند.

با توجه به رخداد‌های ناگوار چند ماه اخیر در کابل و شماری از ولایت‌های دیگر در کشور که قربانی‌های فراوان از مردم گرفته است، اینک تمام شهروندان، به‌ویژه فرهنگیان و شاعران که عاطفی‌ترند، در حالتی از نومیدی و خستگی به سر می‌برند؛ بنابراین در این اواخر هیچ بهانه و زمینه‌ای برای دل‌خوشی و شاد زیستن آن‌ها فراهم نبوده تا لحظه‌ای در حوضچه اکنون آبتنی کنند و غبار چشم‌های انتظارشان را بشویند. در حالی که سال‌های پیش‌تر، برنامه‌های ادبی از سوی نهادهای گوناگون فراوان برگزار می‌شد. شاعران و فرهنگیان گرد هم می‌آمدند و به درد دل‌های همدیگر گوش می‌دادند؛ اما در فضای فرهنگی امسال،



امسال برمی‌گردم / می‌رسد آن میوه‌های کال، برمی‌گردم.»
 مرتضی پرلاس از شاعرانی بود که در این برنامه این شعر خواند که
 چند مصرع آن را با هم می‌خوانیم: «دمبوره، گردی مغزت / همانند مغز
 من / آواز تو / در دلم / و انگشت‌هایی که بر سرت می‌کوبند / ملامت
 میدام من / دنگ، دنگ تو / زنگ زنگ دلم را می‌ساید / وقتی زیروم
 می‌کنی / زیروم می‌شوم...»
 شاعر بعدی انور ظفری است که شعر اروتیک و عاشقانه‌اش را برای
 حضار خواند که چنین شروع می‌شود: «من فتح می‌کنم و طنت را، اجازه
 هست؟ / جغرافیای گرم تت را، اجازه هست؟»
 حضاران در برنامه، با شعرهای بانو ترنم سعیدی و دیگر شاعران
 جوانی که نام‌هایشان قبلاً ذکر شدند، سهم خویش را از لذت شعرهای
 عاشقانه و اعتراضی اجتماعی بردند و با شنیدن طنزهای جالب شریف
 وطن‌دوست، لحظه‌ای کف زدند و خندیدند. سرانجام برنامه صرف
 عصرانه و تماشای نمایشگاه کتاب پایان یافت.

اداره نشریه

تا نگذارند که ناپسامانی‌های سیاسی - اجتماعی بر هنر و ادب جامعه
 ما سایه افکند و باعث بی‌انگیزگی آفرینش‌گران هنری ادبی شود. او با
 تأثر و تأسف از خاطرات یکی از دوستانش یاد کرد که روزگاری جوانی
 سرشار از انرژی و امید بود؛ اما متأسفانه سنت‌های مزخرف اجتماعی
 و مشکلات اقتصادی باعث شد که شکست عاطفی‌اش او را به مرض
 اعتیاد گرفتار کند و اکنون به زیر پل سوخته کابل دارد زندگی‌اش را دود
 می‌کند. میران به پاس رفاقت و درک وضع ناگوار او، شعری را با مطلع:
 «میان قاب مرگ آرزو افتاده تصویری / کشیده دست
 خونین هیولایی به زنجیرش» با گلوی بغض گرفته‌اش دکلمه کرد.
 هرچند که بسیاری از شاعران شعرهای اعتراضی اجتماعی خواندند؛
 اما برخی این شاعران جوان کماکان عاشقانه‌هایشان را دکلمه کردند تا
 دمی، زنگار تلنگی‌ها زده شود. یکی از آن‌ها شمس شمیسا نظری
 بود که شعرش این‌گونه شروع شد: «برگ از نگاه سرد درختان سقوط
 کرد / پاییز پیش پای زمستان سقوط کرد.»

بنیاد امید نیز چند پارچه غزل و دوبیتی‌های عاشقانه‌اش را به خوانش
 گرفت که بیتی از آن شعرها را با هم مرور می‌کنیم: «غم مخور تا آخر